سه حاشیه بر سنگ‌نوشته‌ی بیستون

تاثیرپذیری هرودوت از پروپاگاندای داریوش

نسبت داریوش با کوروش

پیوند گئوماتِ مغ با زرتشت

(چاپ شده در مجله فروهر، سال **47**، شماره **460**، آذر و دی **1392**)

بهرام روشن‌ضمیر

پیشگفتار

اومستد و به پیروی او داندامایف فرضیه‌ای دادند مبنی بر آنکه، ادعای داریوش در بیستون که گئومات مغ، بر کمبوجیه شوریده و داریوش با سرنگونی این مغ بر تخت پادشاهی مینشیند، دروغ است. و آن مغ، کسی نبوده چون بردیا، پسر کوروش که با مرگ کمبوجیه، وارث قانونی تاج و تخت بوده است (اومستد، 1390) (داندامایف، 1386). مشکلات بیستون، به دروغِ یک پادشاه در سنگ‌نوشته‌اش یا یک تاریخنگار (برای نمونه هرودوت) منحصر نمی‌شود. پذیرش این فرضیه، می‌تواند نگاه ما را به 230 سال از تاریخ شرق نزدیک، به کل دگرگون کند. مثلا اینکه شاید داریوش در انتساب خود به خاندان کوروش نیز دروغ گفته باشد. البته در اینکه داریوش، هخامنشی بود تردیدی نیست. ولی شاید او، به دروغ، کوروش را «هخامنشی» کرده باشد. پس باید تاریخ هخامنشی را به دو شاخه‌ی کوروشیان و داریوشیان بخشبندی کنیم. اشاره نکردن کوروش به جد بزرگ خود هخامنش در استوانه‌ی بابلی‌اش جای این حدس را باقی می‌گذارد که کوروش و داریوش اصلا از یک خاندان نبوده و نسبتی نداشتند. با بسط این فرضیه باید بگوییم دودمان و دوره‌ی هخامنشی از داریوش می‌آغازد، نه از کوروش. در این صورت داریوش یک سردودمان به شمار آمده و مجبوریم برای کوروش، کمبوجیه و بردیا، به دنبال نام خانوادگی دیگری بگردیم. پس از همینجا مجبوریم به بحث درباره خاستگاه راستین کوروش بپردازیم (2).

تاکید هرودوت و کِسِنفون بر اینکه کوروش نوه‌ی آستیاگ، واپسین شاه ماد بود، اشاره داریوش در رونوشت بابلی بیستون (DB24) بر اینکه بردیای دروغین، اهل ماد بود و اینکه داریوش در ماد با او جنگید و اینکه پس از سرنگونیِ گئومات، فردی در ماد خود را خشتریته پسر هووخشتره نامید و بر ضد داریوش شورشی بزرگ به پا کرد، می‌تواند شکاف مادی – پارسی را در نبرد داریوش با بردیا نمایان کند. دیاکونوف، ایرانشناس روس، نیز می‌پذیرد که شواهد فراوانی برای مادی بودن گئومات وجود دارد. او به کتسیاس اشاره دارد که روایت می‌کند گئومات از نسل آستیاگ بود (دیاکونوف، 1391: 432).

آیا داریوش و پارسیان، کوروش را ایلامی یا مادی می‌دانستند و نتیجتا پس از آشوب حاصل از درگیری دو برادر یعنی کمبوجیه و بردیا، از فرصت بهره جسته آنان را کنار زدند؟ هرودوت می‌گوید که همه ملل، به جز پارسیان، از مرگ گئومات سوگوار شدند (هرودوت، 3: 67). این یعنی پارسیان برآمدن داریوش را به جشن نشستند. اگر ادعای جعلی بودن سنگ‌نوشته‌های کوتاه کوروش در پاسارگاد را که به خود عنوان 'شاه هخامنشی' می‌دهد، بپذیریم، (هینتس، 1388) پازل ما کامل شده و باید داریوش را نخستین شاه امپراتوری پارسی و بنیانگذار دودمان هخامنشی بدانیم.

من در اینجا به سه مسئله در حاشیه‌ی بیستون می‌پردازم. نخست ارتباط هرودوت و دستگاه تبلیغاتی هخامنشی، دوم ارتباط داریوش با کوروش و سوم ارتباط گئومات مغ با زرتشت.

سنگ‌نوشته‌ی بیستون، بخش گئومات

در بیستون (نزدیک کرمانشاه) داریوش بزرگ دستور ساخت نقش‌برجسته‌ای از پیروزی‌های خود بر دشمنانش را صادر کرد. او احتمالا نقش‌برجسته‌ی انوبانی‌نی شاه لولوبی را در همان حوالی دیده بود. او همچنین دستور داد تا گزارش این پیروزی را در سنگ‌نوشته‌ای(DB) به سه زبان ایلامی، بابلی و پارسی بنگارند. این شاهکار هنری و ادبی نه تنها داریوش را یک سر و گردن از دیگر

شاهان دوران باستان بالاتر قرار می‌دهد بلکه به گفته‌ی والتر هینتس، خدمتی والا به فرهنگ و تاریخ معاصر می کند(هینتس، 1388). چراکه اگر داریوش به یک زبان بسنده می کرد، خطوط میخی رمزگشایی نمی‌شد. دانشمندان از راه تطبیق رونوشت‌های این سه زبان توانستند آنها را بخوانند. بیش از 20 ترجمه اروپایی از بیستون وجود دارد. راولینسون (نخستین ترجمه) و هرتسفلد منسوخ و ترجمه‌های کِنت، دانداامایف و هینتس هنوز معتبر اند. من ترجمه لوکوک که از آنان جدیدتر است را برگزیدم. مهمترین نکته‌ی کار لوکوک برگردان واژه‌ی کلیدی و حساس 'کارا' به 'سپاه' است. او از این نظر از هینتس پیروی کرده. حال آنکه نویسندگان دیگر 'کارا' را بیشتر به 'اشراف' یا 'ملت' ترجمه کرده‌اند.

در بیستون می‌خوانیم:

بند 10: داربوش شاه می گوید، این کاری است که من پیش از آنکه شاه شدم کردم: پسر کوروش به نام کمبوجیه، از خاندان ما، در آغاز در اینجا شاه بود. این کمبوجیه برادری به نام بردیا داشت. او از همان مادر و از همان پدری بود که کمبوجیه. آنگاه کمبوجیه این بردیا را کشت. سپاه نمی‌دانست که بردیا کشته شده است. پس از آن کمبوجیه به مصر رسید. آنگاه سپاهیان خائن شدند. و دروغ در میان مردمان زیاد بود. نزد پارس و نزد ماد. و نیز در میان مردمان دیگر.

بند 11: داریوش شاه می گوید، آنگاه یک مرد بود، مغی، به نام گئوماته، او در پئیشیاوودا شورش کرد، کوهی به نام ارکدی، از آن زمان، چهارده روز از ماه وی‌یخنه گذشته بود. زمانی که او شورش کرد، بدین سان به سپاهیان دروغ گفت: من بردیا پسر کوروش، برادر کمبوجیه هستم. آنگاه همه سپاهیان در برابر کمبوجیه یاغی شدند، سپاهیان به طرف او رفتند، و پارس و ماد و نیز مردمان دیگر. او شهریاری را گرفت، 9 روز از ماه گرمپده گذشته بود. بدین‌سان او شهریاری را گرفت. سپس کمبوجیه به مرگ خود مرد. (3)

بند 12: داریوش شاه می گوید، این شهریاری که گئوماته مغ از کمبوجیه گرفته بود، این شهریاری از مدتها پیش از آن خاندان ما بود، پس از آن گئوماته مغ آن را از کمبوجیه گرفت. پارس، ماد، و مردمان دیگر، او بر آنها دست انداخت، آنها را از آن خود کرد. او شاه شد.

بند 13: داریوش شاه می گوید: هیچ مردی نبود، نه پارسی نه مادی، نه شخصی از خاندان ما که بتواند شهریار از از گئوماته مغ پس بگیرد. سپاهیان، بسیار از او می‌ترسیدند. او می‌توانست بخش بزرگی از سپاهیان را بکشد. که بردیا را از پیش شناخته بودند. به همین دلیل او می‌توانست بخش بزرگی از سپاهیان را بکشد: «از بیم آنکه مبادا متوجه شوند، که من بردیا، پسر کوروش نیستم.» هیچکس جرات نداشت درباره گئومات مغ چیزی گوید، تا آنکه من رسیدم. آنگاه اهورامزدا را به یاری خواستم. اهورامزدا مرا پایید. ده روز از ماه بگ‌یادی گذشته بود. آنگاه من با تعداد اندکی از مردان، گئومات مغ را کشتم. و کسانی را که وفاداران اصلی به او بودند. دژی به نام سیکی‌هووتی، مردمی به نام نیسایه، در سرزمین ماد. آنجا من او را کشتم. شهریاری را از او پس گرفتم. به خواست اهورامزدا من شاه شدم. اهورامزدا شهریاری را به من بخشید. (لوکوک، 1389: 219 - 222)

مسئله‌ی تاثیرپذیری هرودوت از پروپاگاندای داریوش

هرودوت‌شناسان در طی 150 سال اخیر دعوایی پردامنه درباره‌ی سرچشمه‌های روایت‌های هرودوت داشته‌اند. نوشتارهای هرودوت به دو تکه بخش‌بندی می‌شوند. آنهایی که خودش در سفرها دیده و شرح می‌دهد و آنهایی که به گذشته‌ها نسبت می‌دهد. درباره بخش‌های تاریخی - مثلا جنگ‌های مادها با دشمنان‌شان، جنگ‌های کوروش و داریوش- واقعا هیچ اطمینانی از منبع هرودوت نداریم. او البته زمان خشایارشا را درک کرده ولی احتمال قریب به یقین، جنگ‌های خشایارشا با یونانیان که - سه کتاب پایانی‌اش را شامل می‌شود- را نیز به چشم ندیده و آنچه نوشته بازگویی روایت‌های شفاهی عامی یا نوشتارهای تاریخ‌نویسان پیشین چون 'هکاته' بوده است. 'آیسخلوس' که پیشتر بحث‌اش رفت، این برتری را بر هرودوت دارد که اهل آتن است و ظاهرا شخصا در ماراتن و سالامیس حضور داشته. ولی همچنانکه نشان دادم، در موضوع مورد بحث ما یعنی رویدادهای سالهای 523 تا 521 پ.م آیسخلوس نیز منبع مهمی به شمار نمی‌رود.

'آزوین ماری' هرودوت‌شناس از دانشگاه آکسفورد، در مقاله مهمی با نام *هرودوت و تاریخ شفاهی* می‌نویسد: «هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که هرودوت [درباره ایران] به روایتی مذهبی، چه شفاهی و چه مکتوب دسترسی داشته است... عدم درک هرودوت از دین ایران و گزارش‌های سطحی او از مغان ایرانی به خوبی نشان می‌دهد که او هیچ تماس مستقیمی با طبقه روحانی ایران نداشته است.» (ماری، 2: 143)

ماری می‌افزاید: «دستکم در داستان هارپاگ و آستیاگ و آغاز به کار کوروش، اساس کار هرودوت یک روایت شفاهیِ اشرافیِ مادی بوده است.» (همان، 170)

اما درباره ماجرای گئومات او چنین نظری دارد:

«روایت رسمی این رویدادها، البته دستکم به طور بالقوه در سراسر شاهنشاهی ایران در دسترس بوده است، چون داریوش فرمان داده بود آنرا به زبان‌های گوناگون در سراسر شاهنشاهی انتشار دهند. گرچه معلوم نیست که این امر شامل یونان نیز می‌شده است یا نه. ولی با آنکه روایت هرودوت با این روایت داریوش نزدیکی بسیار دارد، از آن گرفته نشده است: روایت هرودوت بیشتر بازگویی رویدادها از دیدگاه گروه کوچک همدستانی است که داریوش نه رهبر آنان بلکه صرفا یکی از آنان بوده است. در اینجا با ترکیبی از روایات رسمی سلطنتی اعلام شده توسط داریوش و دادگاهی غیرسلطنتی سرکار داریم که می‌تواند نمایانگر آن باشد که گزارش هرودوت از سنت شفاهی در درون یکی از خانواده‌های درگیر ماجرا اخذ شده باشد. ج.ولز (wells:1923, p95) منبع این روایت را خاندان زوپیروس دانسته که در زمان حیات هرودوت به آتن گریخته بودند. در هیچ‌یک از دو مورد [آغاز کار کوروش و آغاز کار داریوش] با خود روایت رسمی سروکار نداریم بلکه با گونه‌ای از آن روبرو هستیم که کمابیش بازتابنده منافع گروهی است که بر سر قدرت نیست. بنابراین هرودوت به روایت رسمی سلطنتی تاریخ ایران دسترسی نداشته است.» (ماری، همان)

'لوید'، باستان‌شناس درباره تاریخ کمبوجیه می‌نویسد: «از قرار معلوم هرودوت از روایاتی که میان محافل ضد کمبوجیه رواج داشته‌اند استفاده کرده است.» (لوید، 3،1388 : 95) ولی آیا نمی‌توان محافل ضد کمبوجیه را همان گزارش رسمی دربار داریوش دانست؟ احتمالا

هواداران فرضیه‌ی اومستد با این نظر هم‌آوازند. جزئیاتی چون عدم اشاره بایسته‌ی داریوش به کوروش در بیستون یا اینکه داریوش نام فرزندان خود را کوروش نگذاشت. و اینکه تخت‌جمشید را برای رقابت با پاسارگادِ کوروش ساخت، به کارشان می‌آید. ولی واقعا آیا هیچ‌گونه سند دست‌یکمی از خصومت داریوش با کمبوجیه و کوروش در دست هست؟ داریوش ظاهرا تا واپسین روز در کنار کمبوجیه بوده و بنابر روایت نامعتبر ولی بی‌همتای هرودوت، کمبوجیه در بستر مرگ جنگ با گئومات غاصب را وصیت می‌کند (هرودوت،3: 67). داریوش می‌توانست چند بند از بیستون را به نقد کمبوجیه اختصاص دهد، ولی به هر دلیل، چنین نمی‌کند و تنها بی‌طرفانه گزارش می‌دهد که به هنگام حضور کمبوجیه در مصر، اوضاع نابسامان شد. پس محافل ضدکمبوجیه‌ای که منبع هرودوت بودند، چه بودند؟ اشراف مصری یا شاید هم اشراف مادی که منبع هرودوت برای کوروش بودند.

'فرای' می‌نویسد: «دستورات کمبوجیه برای کاستن از درآمد بسیاری از معبدها، کاهنان را بر وی شوراند و ایشان داستان‌های دروغین درباره او پراکندند. در واقع چنین می‌نماید که کمبوجیه رفتار پدرش را در بزرگ‌داشت رسم‌ها و دین‌های مردم سرزمین‌های گشوده شده به کار می‌بست. برخی کتیبه‌ها شاهد این رفتار کاملا عادی او در مصر است.» (فرای،1383: 147)

هرودوت ظاهرا عامدانه نسخه‌ای بدل برای روایت رسمی تاریخ سیاسی هخامنشیان برساخته است. او برای موضوع کوروش به مادها رجوع کرده و برای موضوع کمبوجیه به مصریان گوش داده است.

پس بعید است که هرودوت، درباره داریوشی که از او دل خوشی نداشت، دست‌به‌دامان روایت رسمی دربار ایران شده باشد. او کسی است که اعتراف می‌کند در موضوع مرگ کوروش «در این باره من از آن پارسیانی پیروی خواهم کرد که قصدشان تجلیل کارهای کوروش نبوده است. من از اینها پیروی می‌کنم با اینکه قادرم سه روایت مختلف دیگر را نیز نقل کنم» (هرودوت، 1: 35). روایت انتخابی هرودوت چنین بود که کوروش در جنگ ماساگت‌ها که رهبرشان یک زن بود کشته شد. او به آن ملکه پیشنهاد ازدواج داده بود. ملکه سر کوروش را برید و نهایت بی‌احترامی را نسبت به آن روا داشت. 'لوگران'، هرودوت‌شناس فرانسوی باور دارد که منبع هرودوت درباره کوروش وارون آنچه ادعا می‌کند، پارسیان نبودند (لوگران، 1384، 26). هرودوت جدا از لقب نه چندان محترمانه‌ی 'کاسب' یا 'خرده‌فروش' که به داریوش بزرگ می‌دهد، درست در همان بخش گئومات، بی‌درنگ بر ضد داریوش قلم‌فرسایی کرده و او را دروغگو می‌خواند. البته که او نمی‌تواند کارهای بزرگ داریوش در عمران و آبادانی و پیروزی‌هایش را نادیده گرفته یا انکار کند. ولی برای هرکسی که یکبار کتاب‌های سوم تا ششم تاریخ هرودوت را بخواند، شکی باقی نمی‌ماند که هرودوت به شاهان هخامنشی و به ویژه به داریوش، علاقه‌مند نیست.

'کوک' می‌نویسد: «اختلافات بیستون و روایت هرودوت چنان فاحش است که نشان می‌دهد هرودوت از متن بیستون اطلاعاتی در دست نداشته است.» (کوک،1390،2: 235) او درست می‌گوید. چراکه روایت هرودوت از برتخت‌نشینی داریوش حقیقتا تحقیرآمیز است. اگر بنابر نظر اومستد، داریوش پسر کوروش را کشت و با کودتا به قدرت رسید، بنابر روایت هرودوت، اصلا داریوش نقش اصلی را ندارد. شش نفر از اشراف پارسی به رهبری اوتان تصمیم گرفتند مغ را بکشند و داریوش دیرتر به آنان پیوست. آنان پس از کشتار مغ انجمنی برپا کردند تا برای آینده سیاسی شاهنشاهی تصمیم بگیرد. انجمن در پایان چنین رای داد که شاهنشاهی به سبک کوروش ادامه یابد. اوتان که مخالف شاهنشاهی بود، کنار کشید و از میان 6 نفر دیگر -در غیاب اوتانِ پیشتاز- قرعه‌کشی شد. بدین ترتیب که اسب

هرکس زودتر شیهه بکشد، او پادشاه خواهد بود. اسب داریوش - نه به حکم سرنوشت- به دلیل نیرنگ خدمتکار داریوش که مادیان مورد علاقه‌ی اسب را نزدیک آن قرار داده بود، زودتر صدا کرد و داریوش نه با مشروعیت و نه با زور که با ترکیبی از بخت و اقبال و اندکی زیرکی به تاج و تخت رسید. (هرودوت، 3: 67-72)

دیگر بزرگ‌زاده‌ی پارسی، اینتافرن بود. در اهمیت او همین بس که داریوش نام او را در میان شش یارش، در جایگاه نخست می‌گذارد. ولی هرودوت می‌گوید او چند روز پس از بر تخت‌نشینی داریوش به دلیل یک بی‌احتیاطی خشم شاهنشاه را برانگیخت و به کشتن رفت (هرودوت،3: 118). حال آنکه بنابر گزارش بیستون، اینتافرن شخصا از سوی داریوش ماموریت یافت 'آراخی' رهبر شورشیان بابل را از میان بردارد. بیستون در 519 پ.م یعنی سه سال بعد از این رویداد نگاشته شد و در آنجا داریوش اینتافرن را بالاتر از دیگر بزرگان قرار داده و فرمان می‌دهد پس از مرگش نیز شاهان مقام اینتافرن و پنج بزرگ دیگر را ارج نهند. با اینحال داندامایف تلاش دارد اثبات کند که هرودوت، غیرمستقیم روایت رسمی هخامنشی را بازگو کرده. یعنی آنرا از کسان دیگری شنیده که آنها آنرا از گزارش دولتی ایران گرفته‌اند. اگر بپذیریم که گزارش *بیستون* در امپراتوری هخامنشی کاملا دست‌به‌دست شده، چنین چیزی محتمل است. راست است که رونوشتی -نه کاملا یکسان- از *بیستون* در میان اوراق یهودیان اِلفانتین مصر بدست آمده. همچنین تکه‌ای سنگ‌نوشته از بیستون در بابل یافت شده است (رجبی، 1391: 87). ولی درباره جهانِ یونانی، چنین اخباری نداریم.

اومستد به تفاوت‌های جدی گزارش *بیستون* و روایت هرودوت از ماجرای گئومات اشاره می‌کند (اومستد،1390: 147). من این روند را پی می‌گیرم. اینکه هرودوت از دو برادر مغ نام می‌برد و نام یکی از آنها را بردیای مغ می‌داند و می‌گوید که آنها با کمک هم پادشاهی را ستاندند. درحالیکه داریوش از گئومات مغ سخن می‌گوید که هیچ برادر و شریکی نداشت. دوم اینکه هرودوت نام گئومات را سمِردیس گزارش کرده و اصلا نام گئومات یا چیزی همسان آنرا نشنیده است. سمردیس که پس از هرودوت در بیشتر منابع دیگر یونانی هم آمده کمی مانند بردیا است. آیسخلوس ده سال پیش از هرودوت سمردیس را ماردوس می‌خواند. کِتِزیاس که کم و بیش همان شرح هرودوت را دارد، نام پسر کوچک کوروش را 'تانی‌اوکسارک' بیان می‌کند و این در شرایطی است که کِسِنُفون او را 'تانااوکسار' می‌خواند. کاملا پیداست که روایت‌هایی آشفته و پراکنده در میان یونانیان رواج داشته و نویسندگان هریک بنابر ذوق خود یکی را پرورش داده‌اند. به نظر می‌رسد ماجرای گئومات ردی بر این ادعا باشد که کِتِزیاس (پزشک داریوش دوم و اردشیر دوم) بر سالنامه‌ها و اسناد رسمی دربار شوش دسترسی داشته و تاریخ خود (*پرسیکا*) را از روی آنها نگاشته است. چراکه روایت کِتِزیاس بیشتر به هرودوت همسان است تا به بیستون. اگر این ادعای کِتِزیاس را بپذیریم باید بگوییم، خود هخامنشیان هم بعدا چیزی متناقض با آنچه داریوش بزرگ گفته بود، نوشتند! اگرچه دیاکونوف، پیر لوکوک و جیمز کوک لاف کتسیاس در این مورد را مردود شمارده‌اند. با این‌حال همچنان بیننده‌ی نقل قول کردن از کِتِسیاس درباره وقایع درون دربار هخامنشی در کتاب‌های تاریخی غربی هستیم.

همچنین از یاد نبریم که کِسِنُفون در کتابش (کوروشنامه) با اینکه فرصتی برای پرداختن به داریوش نمی‌یابد، یکجا اشاره می‌کند که بی‌درنگ پس از به خاک‌سپاری کوروش، پسرانش یعنی کمبوجیه و بردیا به جان یکدیگر افتادند (کسنفون، 8: 272).

کمتر کسی آبشخور این سه یونانی، هرودوت، کتسیاس و کسنفون را یکسان گرفته و یا مدعی شده که اینها از روی دست یکدیگر رونوشت‌برداری کرده‌اند. و این خود نمایانگر آن است که قتل بردیا به دست کمبوجیه منابعی گوناگون و مستقل از هم دارد.

مسئله‌ی نسبت داریوش با کوروش

شک و تردید در ادعای داریوش در بیستون درباره گئومات، می‌تواند به شک در مسئله دودمان هخامنشی بیانجامد. اتفاقا عدم اشاره‌ی کوروش به هخامنش در استوانه‌ی بابلی سرنخ مناسبی است. کوروش در استوانه‌اش در بابل خود را پسر کبوجیه، پسر کوروش، پسر چیش‌پیش می‌خواند و آنان را شاهان انشان می‌نامد. داریوش در بند 2 از بیستون پدران خود را ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، چیش‌پیش و هخامنش گزارش می‌کند. سپس در بند 3 ادعا می‌کند که هشت نفر از هخامنشیان از دو شاخه، پیش از او شاه بوده‌اند. برای اینکه به این عدد برسیم، باید خود داریوش یا ویشتاسپ و یا هخامنش را نیز بشماریم. قطعا حتی اگر داریوش دروغگو باشد، این‌اندازه کم‌خرد نیست که پدر خود ویشتاسپ را که یکی از فرمانداران ایالتی کمبوجیه و خودش بوده، شاه بخواند. پس درباره‌ی هخامنش بلوف زده است. حتی اگر لوح‌های زرین آریارمنه (AmH 1) و آرشامه (AsH 1) در همدان را سندی برای شاه بودن این دو بدانیم، در همین الواح به هخامنش عنوان شاه داده نشده است. هرودوت در تبارنامه‌ی خود از هخامنشیان، دو شاخه‌ی هخامنشی را به شکل کامل ذکر می‌کند. بر این اساس، پدر پدربزرگ داریوش یعنی (آریارمنه)، برادر پدربزرگ کوروش بزرگ (کوروش یکم انشانی)، بود.

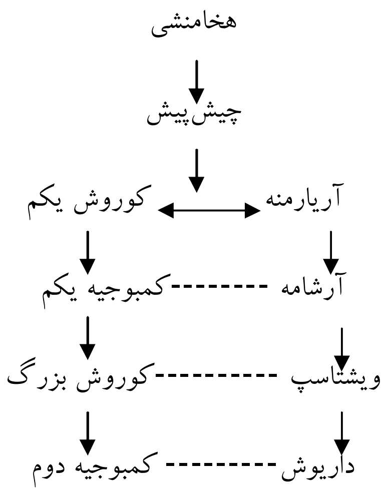
کوروش در *استوانه بابلی* نسب خود تا چیش‌پیش را نام می‌برد. ولی از بردن نام هخامنش که باید پدر چیش‌پش باشد خودداری می‌کند. همینجا این فرض شکل می‌گیرد که شاید هخامنش (نیای داریوش)، اصلا پدر چیش‌پیش نباشد. ولی پاسخش نیز سخت نیست. می‌توان چنین انگاشت که چون هخامنش عنوان شاه نداشته است کوروش از ذکر نام او خودداری کرده است. ولی داریوش ترجیح داده او را نیز بشمارد تا به هشت برسد. اردشیر بابکان نیز در نوشتارهای خویش به ساسان اشاره‌ای نداشته و البته این باعث نگردید که بگوییم اردشیر بابکان، ساسانی نبود. این شاپور یکم پسر اردشیر است که در سنگ‌نوشته‌ی *کعبه زرتشت*، از ساسان نام می‌برد. به هر رو تاکید داریوش در *بیستون* بر هخامنشی بودن و عدم اشاره کوروش در *استوانه بابلی* به هخامنشی بودن، دلیل بر جعل داریوش نیست. چراکه کوروش هیچ نام خانوادگی دیگری را نیز به جای هخامنشی به کار نبرده و تنها به شهر خاستگاه خود یعنی انشان اشاره دارد. اگر کوروش در استوانه‌اش به خود لقب چیش‌پیشی می‌داد، تردیدی روا نمی‌داشتیم که خاندان کوروش چیش‌پیشی از خاندان داریوش هخامنشی مستقل بوده. ولی کوروش به هر دلیل، شاید به دلیل مقتضیات مکانی در کشور بیگانه (بابل) ترجیح می‌دهد خود را با شهر انشان بشناساند. اینکه انشان کجاست تا دهه 1950 میلادی خود بحثی جذاب و داغ بود. گیرشمن که او را پدرخوانده‌ی باستان‌شناسی ایران گفته‌اند اصرار داشت که انشان (انزان) را ایذه در شمال خوزستان بداند (گیرشمن، 1388: 125). نقش‌برجسته‌ها و سنگ‌نگاره‌های کول‌فرحِ ایذه نشان محکمی بود. او توانست تا مدتها جا بیاندازد که پس از نابودی ایلام به دست آشور، چیش‌پیش، قلمرو پارسوماش و انشان را به کوروش یکم و پارس را به آریارمنه داده است. و این تقسیم اراضی تا خیزش کوروش بزرگ باقی ماند تا اینکه در این زمان دو قلمرو به هم پیوستند و آرشامه از تخت فرود آمد. باستان‌شناسان آمریکایی در سالهای بعد به نظری دیگر رسیدند و نشان دادند که انشان نه در خوزستان که تل ملیان در چند کیلومتری مرودشت یعنی بسیار نزدیک به پاسارگاد است. هرچند هنوز کسانی چون 'دانیل پاتس'، باستانشناس از دانشگاه سیدنی، کوروش و انشان را نه پارسی و نه ایرانی، که ایلامی می‌دانند (پاتس،1390: 21) ولی اگر به یافته‌های باستان‌شناختی تل ملیان توجه کنیم، کوروش و خاندان او مربوط به قلب تمدن پارس می‌شوند. آنگاه باید لوح‌های زرین آریارمنه و آرشامه (همزمان با کوروش یکم و کمبوجیه یکم) را جعل شده به دست داریوش یا نسل‌های بعدی‌اش برای مشروعیت‌سازی بدانیم و همچنین سخن داریوش در بیستون که می‌گوید هشت نفر از خاندانش شاه بودند را دروغ بگیریم. اکثرا هم چنین کرده‌اند.

ولی می‌توانیم چنین نیاندیشیم. چراکه 1- هستند کسانی چون لوکوک (لوکوک، 1389: 82)، هرن‌اشمیت (هرن‌اشمیت، 1388)،گیرشمن (گیرشمن، 1388، 126) و نورمن شارپ (نورمن شارپ، 1388: 26) که گمان می‌برند خط میخی پارسی اختراع شده به دست داریوش نیست. پس الواح زرین همدان می‌توانند سندی بسیار مهم باشند. و اگر انشان نزدیک‌ترین شهر به پاسارگاد بوده باشد هم باید همان اندازه به ادعای آریارمنه، آرشامه و داریوش شک کرد که به ادعای کوروش یکم و کوروش بزرگ. چراکه هر دوی این ادعاها در زمانی مطرح می‌شود که هووخشتره مادی قلمرویی بسیار بزرگ و نیرومند داشته و اگر سخت‌گیر باشیم لقب 'شاه' تنها برازنده‌ی او و پسرش آستیاگ بود نه کدخدایان پارس و انشان. 2- الواح زرین همدان با بیستون هماهنگ نیست. داریوش، هخامنش را جزو شاهان می‌شمارد تا به هشت برسد. حال آنکه الواح زرین لقب شاه را به هخامنش نسبت نمی‌دهند. مگر اینکه به این نظریه نزدیک شویم که چندین نسل پس از داریوش ناگاه بحران مشروعیت بروز کرده و دستور داده‌اند برای سه نسل پیش از داریوش یکم یعنی دویست سال پیش، تاریخ‌سازی کنند که فرضیه جالبی نیست.

مسئله سنگ‌نوشته‌های کوروش در پاسارگاد که درواقع امضا هستند نه نوشته، نیز دیرگاهی است حاد شده است. هواداران فرض اختراع خط پارسی به دست داریوش آنرا جعل شده به دست خود داریوش می‌دانند. باستان‌شناسی پاسارگاد نیز آنرا پشتیبانی می‌کند. چراکه گویا قصر P (کاخ اختصاصی) در زمان کوروش تکمیل نشده بوده که او بخواهد به سه زبان چنین امضایش کند: «کوروش، شاه بزرگ، هخامنشی» (CMc). ولی لوکوک قانع نمی‌شود و چنین پرسش می‌کند که مگر نمی‌شود در درون یک قصر پیش از تکمیل شدنش، امضا کرد؟ تازه اگر هم واقعا بپذیریم که کار کوروش نبوده، چرا نگوییم کار کمبوجیه بوده است؟ به گمان لوکوک، اگر واقعا داریوش پاسارگاد را تکمیل کرده باشد، آنرا برای کوروش -که چندان هم شیفته‌ی او نبود- امضا نمی‌کرد. همچنانکه خشایارشا به هنگام تکمیل تخت‌جمشید، امضای پدر را جعل نکرد. بلکه به نام خود کتیبه نوشت (لوکوک، 1389: 82).

از این رو گمان می‌کنم شجره‌نامه‌ی هرودوت که تکمیل شجره‌نامه‌ی داریوش و کوروش در بیستون و استوانه‌ی بابلی است، پذیرفتنی‌ست و داریوش اگر کوروش و کمبوجیه را از خاندان خود گرفته و هشت نفر از خاندانش را شاه می‌خواند، تنها کمی مبالغه کرده است.

تبارنامه هخامنشیان بر اساس تطبیق هرودوت و گزارش‌های هخامنشی



در اینجا مایلم به بخشی دیگر از تاریخ که به ما نزدیک‌تر است بروم و مدلی فرضی بسازم تا ببینم آیا عقلانی و کاربردی است که کسی برای مشروعیت‌سازی، به این‌گونه که به داریوش نسبت می‌دهند رفتار کند؟

فرض کنیم آقامحمدخان قاجار می‌خواست برای خویش مشروعیت بتراشد. پس اعلام می‌داشت که کریم‌خان، 'قاجاری' بوده! یعنی به جای آنکه خود را به آنان منسوب کند، آنان را به خود منسوب می‌کرد. آیا چنین چیزی ممکن بود؟

تبلیغات‌چیان داریوش می‌توانستند داستانی سرهم کنند که بنابرآن داریوش برادر ناتنی کوروش است، ولی این رازی بوده که کسی از آن خبر نداشته. چنین کاری احتمالا برای خود کوروش و سپس برای اسکندر و اردشیر و شاپور یکم ساسانی انجام شد. کوروش به آستیاگ (هرودوت، 1: 27)، اسکندر و اردشیر بابکان به دارا (شاهنامه) و شاپور یکم به اردوان (شاهنامه) نسبت داده شد. در همیشه‌ی تاریخ، دودمانِ تازه‌آمده، برای مشروعیت‌سازی، خود را به دودمان تازه‌کنار رفته یا دودمانی باستانی نسبت می‌داد. و ندیدیم که دودمانی اصالت خود را نگه داشته و آنگاه در تاریخ دست برده و بر دودمان پیشین نامی جعلی بنهد. شاهان پیش از داریوش سی و هفت سال بر پارسیان و بیست و هشت سال بر ایران و هفده سال بر همه آسیا و هشت سال بر آسیا و آفریقا پادشاهی کرده بودند. اگر تصور کنیم که نام این پادشاهی نسبتا درازمدت، 'هخامنشی' نبوده، بلکه نامی دیگر بوده (برای نمونه انشانیان یا چیش‌پشیان)، آیا این دروغ داریوش اصلا کاربردی در مشروعیت‌سازی می‌داشت، یا اوضاع را وخیم‌تر می‌کرد؟ از این روست که پرویز رجبی، می‌نویسد: «یک چیز می‌تواند به درست بودن ادعای داریوش کمک بکند و آن آسان نبودن چنین ادعای بزرگی است.» (رجبی، 1391: 81)

مسئله‌ی نسبت گئومات مغ با زرتشت

اومستد، به پیروی از نگاه رایج اوایل سده‌ی بیستم (Herzfeld, 1974: 95)، زرتشت پیامبر را هم‌دوره‌ی کوروش ولی در شرقی‌ترین نقطه‌ی ایران می‌دانست. به گمان او و به استناد اسناد ایرانی و عربی چون *بندهش* (فرنبغدادگی، 1385: 91) و *آثارالباقیه* بیرونی (بیرونی: 1389، 299)، ویشتاسپ پدر داریوش در بلخ شیفته‌ی زرتشت شد و شاه گشتاسپ کیانی که در اوستا و شاهنامه رخ می‌نماید، همین ویشتاسپ هخامنشی است (اومستد،1390: 146). جایگاه اقلیت و اکثریت در این سالها عوض شده است. اکنون بیشتر ایرانشناسان، بنابر پژوهش‌های زبانشناختی، زرتشت را بسی کهن‌تر از دوره هخامنشی یا مادی می‌دانند (بویس،1386: 17) (نیولی،1387: 35) (Shahbazi, 2002: 57). تنها به یک نکته بسنده می‌کنم و آن اینکه ویشتاسپ پدر داریوش که توجه هرتسفلد و اومستد را به خود جلب کرده، نه فرماندار بلخ (باکتریا) که فرماندار پارت و هیرکانی بود (DB:35). بنابر بیستون فرماندار بلخ، فردی بود به نام دادَرشی (DB:36).

با اینحال حضور یک مغ به نام گئومات در این لحظه‌ی حساس تاریخی می‌تواند دوباره مشکل‌ساز شود. معما آنجا تولید می‌شود که کتسیاسِ همیشه دردسرساز، بردیا را 'سفنداداتس' می‌خواند (Photius,11). این نام، نزدیک‌ترین حالت ممکن به سپندیات یا اسفندیار، قهرمان زرتشتی *اوستا* و *شاهنامه* است. پس گئومات مغ جای داریوش را به عنوان قهرمان محبوب زرتشتی، می‌گیرد. داریوش و خشایارشا، هیچ‌یک همچون اسفندیار، شهید نشدند. این گئومات بود که کشته شد. گزارش داریوش در بند 14 بیستون درباره ویران‌سازی نیایشگاه‌ها (آیادانه) به دست گئومات این فرضیه را نیرو می‌بخشد. زرتشتیان و پارسیان باستان تا زمان اردشیر دوم هخامنشی، بت‌کده

نداشتند (7). و در اسطوره‌های ایرانی بت‌شکنی به اسفندیار نسبت داده شده است (شاهنامه). پس می‌توان شورش گئومات را سلف خیزش اردشیر بابکان نامید و داریوش را علیرغم تاکید فراوانش بر اهورامزدا، یک نازرتشتی دانست. مشکور به پیروی از آلتهایم و گِری (Gray, 1908, p71) مغان و مردمان ماد را زرتشتی می‌دانست (مشکور،1349).

این فرضیه دهه‌هاست که منسوخ شده. چراکه داده‌های خنثی‌کننده‌ی آن کم نیستند. مهمترین آنکه داریوش در نوشتارهایش یک مزداپرست مومن جلوه می‌کند. او هیچ دل خوشی از سکاهایی تورانی که «اهورامزدا را نمی‌پرستیدند» (DB75) ندارد. گرچه داریوش به سبک کوروش و کمبوجیه، دستکم در برابر یهودیان و مصریان و بابلیان تساهل و تسامح نشان می‌دهد و بسیار ستوده می‌شود، ولی پسرش خشایارشا بنابر اعتراف خودش در سنگ‌نوشته‌ها (XPh 5) همان کاری را می‌کند که گئومات برای انجامش سرزنش شده بود. پسر داریوش، نیایشگاه خدایان اقوام دیگر (شاید بابل، شاید ایلام) را ویران کرد. مسئله قهر و غضب او نسبت به بابل را هرودوت (هرودوت، 1/ 183) هم ذکر کرده و اومستد (اومستد، 1390: 237) و کوک (کوک، 1390: 100) با آب و تاب آنرا بازگو کرده‌اند. گرچه نسل بعدی تاریخ‌نگاران مدرن تا اندازه‌ی زیادی خشایارشا را تبرئه گردانده‌اند (کورت و شروین وایت، 1388،2: 109)، با اینحال بهترین نامزد برای معادل تاریخیِ قهرمان زرتشتی، یعنی اسفندیار، همین خشایارشا پسر داریوش است. بهمن پسر اسفندیار را نیز می‌توان چهره‌یِ داستانیِ پسر خشایارشا، اردشیر درازدست گرفت. هینتس (هینتس، 1388: 153)، فرای (فرای، 1383: 150) و دوشِن‌گیمَن (J. Duchesne-Guillemin, 1974, p19) آشکارا گئوماتِ مغ را ضد زرتشتی و داریوش را زرتشتی می‌خوانند. آنان به همراه باستانشناسانی چون اشمیت (Schmidt, 1970, p45)، گیرشمن (گیرشمن، 1388: 130) و استروناخ (D. Stronach, 1965, p 16) برخی بناهای دوره هخامنشی چون تل‌تخت پاسارگاد، نقش رستم، معبد نورآباد و بردنشانده را همین آیادانه می‌دانند که گئومات ویران کرد و داریوش بازسازی. لوکوک در جایی تلاش کرد آیادانه را آیین - نه نیایشگاه- ترجمه کند (لوکوک، 1384). اما این چه کمکی به بحث ما می‌کند؟ داریوش زرتشتی چرا باید جنبش مغان را برانداخته و مغ‌کشان به راه اندازد؟ مارکوارت، تقی‌زاده و داندامایف نشان داده‌اند که مغ‌کشان یک سوتفاهم از سوی یونانیان بوده که قربانی کردن برای مهرگان یا 'بگ‌یادی' را 'مگوفونیا' فهم کرده‌اند. آنان ظاهرا 'بغ' به معنای خدا را را 'مگ' به معنای مغ می‌شنیده‌اند. از آن جمله است: بغ‌بوخش (DB68) یکی از شش یار داریوش که آنرا مگابازوس (هرودوت،3/ 72) خوانده‌اند.

افزون بر هرودوت که نوشته بود «اگر شب فرانرسیده بود پارسیان هیچ مغی را زنده نمی‌گذاشتند» کتزیاس تاکید داشت که برگزاری جشن مگوفونیا همانا سالروز کشتن سفنداداتس است (Photius,18). فلاویوس یوسف یهودی نیز از کشتار مغان سخن می‌گوید. فرای می‌نویسد: «از این مهمتر کشف پاره‌کتیبه‌ای است سغدی که در آن کلمه‌ای است به مفهوم کشتن مغان. این امر را به زمان اسکندر نسبت داده‌اند (Henning, 1944). ولی این خود دلیلی است بر قابل اعتماد بودن گفتار دو تن از مورخان یونان باستان درباره زنده داشتن خاطره قتل گئومات.» (فرای، 1383: 150)

فرای و داندامایف بلاآخره در یکجا توافق می‌کنند که نه گئومات، اسفندیار (قهرمان زرتشتی) است و نه واقعا مغ‌کشی به آن معنی رخ داده است. چراکه اندکی بعد در کتیبه‌های برتخت نشستن داریوش آنان را می‌بینیم (همان: 152). و همچنین بنابر لوح‌های گلی تخت‌جمشید آنگونه که جورج کامرون نشان می‌دهد، آنان همواره مشغول کار بوده‌اند (Cameron,1948: 43). با این حال چون هنوز

هستند کسانی که به پیروی از 'آلتهایم' گئومات را جانشین بلافصل زرتشت می‌دانند (متسلر، 1388،7 :173)، این احتمال که گئومات یک مغ زرتشتی بوده وجود دارد.

به هر رو تقریبا تردیدی نداریم که گئومات سیاست مذهبی خشنی پیش گرفته است. حال چه زرتشتی باشد و چه نباشد و چه مغ باشد و چه نباشد. چنین رفتاری در همه این حالات از پسر کوروش بعید است. باورش دشوار است که پسر کوروش خودش مغ باشد یا با مغان خیزشی مذهبی به راه اندازد و این نکته‌ای است که هواداران فرضیه اومستد از پاسخ به آن طفره رفته‌اند. حتی اگر به کل منکر مغ بودن بردیای دروغین/راستین شویم، آنقدر سرنخ داریم که نتوانیم کلیت جنبش مغان را از بیخ و بن انکار کنیم.

داندامایف پانزده سال پس از اومستد سرنخ مهمی به سرنخ‌های او می‌افزاید و آن اینکه چرا داریوش نام پدر گئومات را در بیستون نمی‌آورد؟ (داندامایف، 1386: 178). داریوش و همه‌ی گزارش‌های رسمی و روایت‌های تاریخی، افراد را با نام پدرشان می‌شناسانند. به راستی این یک استثنا است که نام پدر گئومات نه در بیستون و نه در جای دیگر درج نمی‌شود. این نکته بسیار مورد علاقه‌ی همه‌ی هواداران فرضیه‌ی اومستد، پس از داندامایف، قرار گرفت. من تنها پرسش‌های دیگری را به این پرسش مهم می‌افزایم:

آیا برای داریوش که به قول اومستد و داندامایف، شخصیت گئومات را اختراع کرد، و برای او عنوانی به نام مغ برساخت، دشوار بود که یک نام جعلی دیگر را نیز در کنارش به عنوان پدر بیاورد. برای فرای (فرای،1383: 148) و علی‌اف (علی‌اف،1388: 430) که همزمان با داندامایف پژوهش می‌کردند، بسی ناپذیرفتنی بود که شاه، «دروغی به این بزرگی» را در سالنامه‌های رسمی که برای همه مردمان و اشراف خوانده می‌شده مطرح کند. خب اگر داریوش این «قورباغه را قورت داده» و در روز روشن بردیا پسر کوروش را یک مغ به نام گئومات خوانده، آیا نمی‌توانست رمان خود را تکمیل کند و گئومات را پسر فلانی بماند؟ درباره معنای مغ نیز اختلاف بروز کرده. داندامایف به درستی نشان می‌دهد که در *اوستا* روحانیون را آت‌رَوَن می‌خواندند و نه 'مغ' (داندامایف، 1386: 307). با توجه به گزارش هرودوت که یکی از قبیله‌های ماد را مغ می‌داند (هرودوت، 1/ 101)، به نظر می‌رسد 'مغ'، اشاره به خاندان و خاستگاه گئومات است و نه شغل‌اش. داندامایف نشان می‌دهد که روحانیون، از خاندان 'مغ' بودند و نه اینکه مغان همه روحانی باشند (داندامایف، همان). در این صورت به نظر می‌آید که اشاره داریوش و روایت‌های یونانی به مغ بودن او به نوعی جبران نیاوردن نام پدرش را بکند. چراکه دستکم قبیله‌ی او را نشان می‌دهد. یعنی می‌توان همان نگاهی را به عبارت 'گئومات مغ' داشته باشیم که به عبارت 'داریوش هخامنشی' داریم. شاید داریوش عمدا از آوردن نام پدر او طفره رفته و شاید هم نام پدرش را کسی نمی‌دانسته. ولی این مسئله ساختگی بودن گئومات را اثبات نمی‌کند.

داندامایف می‌نویسد داریوش به نام پدر، ملیت و اقامت وی اشاره نمی‌کند. به گمان من او بی انصافی می‌کند. چراکه در رونوشت بابلی که زبانی مهم‌تر و جهانی‌تر بوده و رونوشت‌های دیگر نیز از روی این زبان برداشته می‌شده، به مادی بودن گئومات اشاره رفته است (DB11,13). درباره زندگی گئومات پیش از خیزش نیز داندامایف زیادی سختگیر است. چون داریوش درباره دیگر شورشیان نیز تنها به محل خیزش اشاره دارد و چیز دیگری از بیوگرافی آنان نمی‌نویسد. بیستون درباره گئومات به دقیق‌ترین شکل ممکن به جایی که از آنجا برخاست و جایی که در آنجا به کشتن رفت اشاره کرده است.

اشاره‌ی رونوشت بابلی بیستون به مادی بودن گئومات مغ نیز مشکل بزرگی برای هواداران فرضیه اومستد شده است. چراکه اگر بپذیریم که گئومات مادی است، پس قطعا کسی جز بردیا بوده است. همه تاکید دارند که دبیران بابلی دقت‌نظر و ریزبینی بیشتری داشته و جزئیات را بیشتر شرح داده‌اند. پس طبیعی به نظر می‌رسد که اشاره به مادی بودن کسی که مغ است برای پارسیان و ایلامیان بدیهی فرض شده، ولی بابلیان خارجی بایسته دیدند آنرا بیافزایند. البته هواداران اومستد چنین توجیه کرده‌اند که شاید این سنتی بابلی بوده که ایرانیان را 'مادی' می‌خواندند و تمایزی میان پارسی و مادی قائل نبودند. همچنانکه هرودوت و یونانیان در بسیاری موارد لقب 'مادی' را برای ایرانیان به کار می‌بردند. ولی چرا در همان رونوشت بابلی بیستون به دیگر پارسیان، 'مادی' گفته نشده؟ به نظر می‌رسد بابلیان وارون یونانیان در به کار بردن تبار بسیار ریزسنجی به خرج داده باشند. مشکور نیز با نگاه به هرودوت که از هراس کمبوجیه برای افتادن قدرت به دست مادها سخن میگوید (هرودوت، 3: 67) گئومات و یارانش را مادی می‌داند (مشکور: 1349). اگر گئومات مغ، اهل ماد باشد، طبعا پسر کوروش نیست. و نتیجتا نمی‌توان گفت این شخصیت با همه رمز و رازها و پیچیدگی‌ها و ابهامات و مشکلاتش، یک کاراکتر داستانی، ساخته‌ی داریوش است.

یادداشت‌ها:

1) http://www.iranicaonline.org/articles/gaumata و http://www.iranicaonline.org/articles/bardiya

2) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پاتس. دانیل. (1390) "کوروش کبیر و قلمرو انشان" *تولد یک امپراتوری*، (ترجمه مهدی افشار) تهران: نگارستان کتاب

3) Huvamarshiush کِنت،1391 آنرا «به دست خود کشته شد» ترجمه کرده. ولی لوکوک، 1389 به پیرویی از مارکوارت آنرا زبان‌زدی برای مرگ طبیعی می‌داند. توجه شود که عبارت "به مرگ خود مردن" یک سنت در زبان فارسی بوده است. در *فارس‌نامه* ابن‌بلخی درباره گیومرث می‌خوانیم: «و چهل سال پادشاهی کرد و هوشنگ کی چهارم بطن بود از فرزندان او، ولیعهد گردانید و به مرگ خویش کناره شد.» در *مجمل‌التواریخ* درباره تهمورث می‌خوانیم: «از جهان به مرگ خود برفت.»

4) http://classics.mit.edu/Aeschylus/persians.html

5) http://www.hup.harvard.edu/catalog.php?recid=27807

6) *Rose Mardus: him, with righteous vengeance fired/Artaphernes, and his confederate chiefs /Crush'd in his palace*

۷) http://www.iranicaonline.org/articles/ayadana-place-of-cult

8) www.Irannica.org\articles\bardiya

9) www.Irannica.org\articles\bardiya) (

فهرست منابع

- اومستد، آلبرت. (1390) *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، (ترجمه محمد مقدم) تهران: امیرکبیر
- بویس، مری. (1386) *زرتشتیان*، (ترجمه عسکر بهرامی) تهران: ققنوس
- پاتس. دانیل. (1390) "کوروش کبیر و قلمرو انشان" *تولد یک امپراتوری*، (ترجمه مهدی افشار) تهران: نگارستان کتاب
- داندامایف، محمد. (1386) *ایران در زمان نخستین شاهنشاهان هخامنشی*، (ترجمه روحی ارباب)، تهران: علمی و فرهنگی
- دیاکونوف، ایگور میخایلویچ. (1391) تاریخ ماد، (ترجمه کریم کشاورز)، تهران: علمی و فرهنگی
- رجبی، پرویز. (1391) *تاریخ ایران از ایلامیها و آریاییها تا سقوط هخامنشیان*، تهران: انتشارات پیام نور
- علی‌اف، اقرار. (1388) تاریخ ماد (ترجمه کامبیز میربها)، تهران: ققنوس
- کنت، رولند. (1391) *فارسی باستان* (ترجمه سعید عریان) تهران: علمی
- کوک، جیمز امانوئل. (1390) *تاریخ ایران کمبریج* "ظهور هخامنشیان و تاسیس امپراتوری" (ترجمه تیمور قادری) تهران: مهتاب
- کورت، آملی و شروین وایت، سوزان. (1388) *تاریخ هخامنشیان*، ج2 "تخریب بتخانه بابل به دست خشایارشا" ، (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر) تهران: توس
- گیرشمن، (1388) ایران از آغاز تا اسلام (ترجمه محمد معین)، تهران: علمی و فرهنگی
- فرای، ریچارد نلسون. (1383) *میراث باستانی ایران* (ترجمه مسعود رجب‌نیا) تهران: علمی و فرهنگی
- لوکوک، پیر. (1389) کتیبه‌های هخامنشی (ترجمه نازیلا خلخالی) تهران: فرزان روز
- لوکوک، پیر. (1384) "جلوه‌ای از سیاست دینی گئوماتای مغ" (ترجمه آرزو رسولی) نامه فرهنگستان 2/4 تهران
- لوید، آلن. (1388) *تاریخ هخامنشیان*، جلد 3 "هرودوت و کمبوجیه" (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر) تهران: توس
- ماری، آزوین. (1388) *تاریخ هخامنشیان*، "هرودوت و تاریخ شفاهی" جلد 2 (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر) تهران: توس
- متسلر، دیتر. (1388) *تاریخ هخامنشیان*، ج 7 "آنکتیل دوپرون و مفهوم دوران محوری" (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر) تهران: توس
- مشکور، محمدجواد (1349) "گئوماتای مغ"، بررسی‌های تاریخی، ص25- 29، تهران
- نورمن شارپ، رالف. (1388) *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*، تهران: پازینه
- نیولی، گرارادو. (1387) *زمان و زادگاه زرتشت، پژوهشی درباره مزدایی‌گرایی* (ترجمه سید منصور سید سجادی) تهران:آگه
- هرن اشمیت، کلاریس. (1388) *تاریخ هخامنشیان*، ج4 "یادداشت‌هایی بر خط میخی"، (ترجمه مرتضی ثاقب‌فر) تهران: توس
- هرودت (1387) تالی (ترجمه هادی هدایتی) تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
- هرودوت (1389) تاریخ هرودوت (ترجمه مرتضی ثاقبفر) تهران: اساطیر
- هینتس، والتر. (1388) داریوش و پارس‌ها (ترجمه عبدالرحمان صدریه) تهران: امیرکبیر

- Briant,Pier (2012) *"Gaumata":* *http://www.iranicaonline.org/articles/gaumata- 2013,5,1*
- Dandamaev, Muhammad (1988) "*Bardiya*": *http://www.iranicaonline.org/articles/bardiya- 2013,5,1*
- *Cameron, G. (1941) "Darius and Xerxes in babylonia". AJSL LVIII, Chicago*
- Gray, Encyclopaedia of Religion and Ethics, Edinburgh, 1908, p. 71

- Henning, Walter. B. (1977) *“The Murder of the Magi,” JRAS, 1944, pp. 133-44; repr. in idem, Selected Papers, Acta Iranica 15, Leiden*
- Hallock, Robert.T. (1960) “one year of Darius I”, journal of near eastern studies,19
- Olmstead, A. (1948) History of the Persian Empire. Achaemenid Period. Hrsg. George G. Cameron. University of Chicago Press, Chicago, Ill
- Shahbazi, Alireza Shapur, (2002) "*Recent speculations on the Traditional date of Zoroaster*", *Studia Iranica, 31,London*